

اشاره‌ای به گرفتاریهای قائم مقام در کرمان و یزد

- ۶ -

گرفتاری‌های روحی قائم مقام و تدریس جناب سرهنگ قائم مقامی ما را به این جاها

کشاند :

موج های تیز دریا های روح هست صدچندان که بد طوفان نوح
اینکه قائم مقام ، خودش ، همه جا به مسقط الرأس خود اعتنا و افتخار می کند و
یاران روستا را از یاد نمی برد می تواند دلیل کافی به پیوستگی او به فراهان باشد . علاوه بر
این، مسأله مهرداری شاه سلیمان - هیچ وقت آن تأثیر را در خانواده آنها نداشته است که مسأله
حفاظت از مهر حضرت سجاد ، و اعتقاد من اینست که شاید اصلاً عنوان مهرداری صفوی نیز
به برکت همین مهر حضرت سجاد ، به آنان داده شده باشد ، که اعتقاد صوفیه به این امر
مطلبی است غیر قابل انکار .

من مخصوصاً پیوستگی قائم مقام را به روستای فراهان کمی تطویل می دهم ، شاید به
قول بیهقی، به يك بار خواندن بیرزد .

مسئله مهرداری و حفظ مهر حضرت سجاد در اجاق خانه این طایفه، خود موجب وعاملی
بوده است که اینان به هر حال وابسته و پیوسته به خاک مولد خود فراهان باشند که این کار
خود هم منبع برکت بود هم منشأ درآمد ، ومن اطمینان دارم که این مهرداری کوچک هزاوه،
دهها بار از آن مهر داری شاه سلیمان ها برتر و با فضیلت تر بوده است . (۱) به قول
طالب آملی :

نازش گوهرم ، از خویش ، نه ز ابر و صدف است

آن که نازد به نسب نامه دریا ، خزف است

۱- در نزد این خانواده ، انگشتری بود از حجر حدید (سنگ آهن) بر حلقه‌ای
از نقره که به خط کوفی، بر آن «علی بن الحسین، نقش بوده، و به همین سبب این سادات دبه
میرمهردار، معروف شده بودند ، و آنطور که در مقاله آقای منوچهر بختیار (روزنامه پارس
۲۴ تیر ۱۳۵۳) استنباط شده ، شاید اصلاً همین لقب را داشته اند که نه اینکه مهردار شاه
بوده باشند . گویا آقای ابراهیم دهگان نیز مقاله‌ای تحت عنوان «نسب کرام خانواده قائم مقام
در سالنامه اراک ۱۳۳۹ نوشته اند) .

میرزا حسین وفا شاعر در دولت کریم خان به وزارت رسید (و او برادر میرزا حسن،
پدر میرزا عیسی بزرگ قائم مقام بود) و پس از تسلط آقا محمد خان از شیراز به قزوین
آمد، و هنگام مرگ، انگشتری را به میرزا بزرگ - که داماد و برادر زاده اش بود - سپرد .

لقب میرزائی هم که اول نام همه اعضاء خانواده آنها هست ، هر چند مورث افتخار است ولی اختصاصاً برای میرزا ابوالقاسم و اجدادش کسب مفاخره جداگانه نمی کند که مردم فراهان و تفرش عموماً اهل سواد و همه « میرزا » بوده اند ، پس به لقب میرزائی نباید غره شد که مردم این ولایت همه میرزاهایی بوده اند که گاهی به يك چراغ موشی در حمام محتاج می مانده اند . (۱)

←
آقا محمد خان آن را گرفت و به خزانه شاهی داد . در بیماری دختر میرزا ابراهیم خان اعتمادالدوله ، خاتم را برای استشفاء به او به امانت دادند و هر چند طفل نجات یافت ، ولی اعتمادالدوله انگشتی را باز پس نداد ، پس از قتل اعتمادالدوله ، (۱۲۱۵ هـ . = ۱۸۰۰ م) این مهر در حقه ای طلائی و مکمل ، به خزانه شاهی رفت .

وقتی فتحعلیشاه دختر چهاردهم خود شمس بانو را به ازدواج میرزا موسی پسر میرزا بزرگ و برادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام در آورد ، این خاتم را آویزه نیمتاج عروس نمودند . معروف است که شاهزاده خانم يك جبه ترمه با مروارید غلطان به شاه بابا هدیه داد ، وقتی قائم مقام به حضور خاقان رفت ، شاه بدو گفت : عروس تو برای من جبه مروارید زر دوزی دوخته است ، در عوض چه خواهی ؟ قائم مقام عرض کرد که خاتم مبارک امام زین العابدین را که حاجی ابراهیم خان گرفت و پس نداد ، به شاهزاده خانم مرحمت شود تا کماکان موجب برکت خانواده ما باشد . شاه چنین کرد و شاهزاده خانم آن مهر را اغلب به بازوی خود می بست و حتی يك بار در حج این خانم ، مهر گم شد و به وضع معجز آسائی پیدا شد ، و يك بار هم در مشهد مقدس گم شد و باز آن را یافتند .

بعد از مرگ حاجی میرزا موسی خان ، خواهرش - زوجه ملك قاسم میرزا - گنجور مهر مبارک شد و او بعد ها به میرزا علی قائم مقام ثالث سپرد ، (خلاصه از مقاله آقای منوچهر بختیار) .

از آن روزگار باز ، دیگر خبر مفصلی از این مهر مبارک نداریم و نمی دانیم میرزا فتح الله ، یا خانم ژاله قائم مقامی - شاعره - یا میرزا نصرالله خان پسرش رضا قلی خان ، و بالاخره دکتر جهانگیر قائم مقامی و خشیار قائم مقامی پسران رضا قلی خان آیا خبری از این مهر دارند ، یا این که خلعت سپاهگیری را بر حفظ آن ترجیح نهاده اند .

انگشتر حضرت سجاد از سنگ آهن و بر حلقه ای نقره قرار داشته و گویا اکنون در اختیار آقای محمد توفیق مهرداد قائم مقامی است . این مهر بعد از فوت میرزا علی پسر قائم مقام به برادر زاده اش محمود خان قائم مقام ثالث منتقل شد . (او مدتی سفارت ایران در ورشو را به عهده داشت و متولی موقوفات تبریز قائم مقام هم بود) ، پس به برادرش منتقل شد و اکنون برادر زاده اش محمد توفیق مقیم اراک آن را در اختیار دارد .

۱- اهل تفرش و فراهان اغلب به « میرزا » ملقب هستند و آخرین میرزای نامدار آن طایفه ، مرحوم میرزا عبدالعظیم خان قریب - معلم ولیمهد وقت و شاهنشاه امروز - بود ، این لقبها به علت آشنائی به سواد دیوانی بود .
این داستان را دکتر رعدی آدرخشی - که خود از طرف ما در نسب به میرزایان تفرش

من که خود از يك پارچه آبادی نمونه همین آبادیها برخاسته‌ام میدانم که زندگانی ارباب و زارع و خان و رعیت و میرزا و غیر میرزا با هم چندان فاصله‌ای ندارد.

میرساند - در سخنرانی تجلیل از امیر کبیر روایت کرد که: مسافری، صبح زوده گرمابه تفرش رفت. گرمابه تنگ و تاریک و به عادت قدیم زیر زمین بود. معمولاً پیش از آفتاب، چشم در حمام‌های قدیم کان نمی‌کرد. چراغی هم که نبود. مسافر ترسان و لرزان در صحن حمام پا گذاشت، صحنی که در هر گوشه آن کسی دراز کشیده بود و دلاک، هر جا مسافر می‌گذاشت، بلافاصله فریاد میزد: پیا میرزا را لگد نکنی! بعد از تکرار پنج شش بار، با بالاخره مسافر حوصله‌اش سررفت و به شوخی گفت: آیا بهتر نبود که یکی دو تا از این میرزاها را میدادید و يك چراغ موشی میگردید و صبح‌ها در حمام روشن میکردید تا آدم تازه‌وارد بتواند با خیال راحت وارد خزینه شود؟

بغیر از گرم مسافر نباید:
همسایه خدا، در خرید
خانه همسایه، مقدم است.
باهوسهای خود مبارزه
کنید تا بر نفس خود تسلط
یابید.

پارس

صاحب‌نمایان و مدیران کرامت
سرپرست: عزیز شرفی

انگشتری مبارک حضرت سجاد

عالم‌الاسلام

رحمانی متقبل شده و
تحقیقاتی بسیار دقیق از
تاریخچه آثار نوی در آن

نویسندگان نامند و
شیرین قلم آقای منوچهر
بختیار مقاله فاضلان و
محققانهای تحت‌الرعایت
(انگشتری مبارک حضرت
سجاد (ع) نگاشته بودند
که در شماره ۳۸-۳۴
تیرماه پارس چاپ گردید.
در این مقاله نوشته اند:
دوستان، محترم قسائم مقام

مهر حضرت سجاد در اندازه بزرگتر از معمول (نقل از روزنامه پارس)

پس به نوکرداری و آشپزرداری - از جهت کربلائی قربان هم - حساب نباید کرد ، در کوهستان ما ، خانواده ای هستند که عموماً لقب « خواجه » دارند و خودشان را از اولاد چنگیزخان و وابسته به خاندان مغول می‌دانند ، و اربابهایشان به چاروادارها ماهی هفت من و نیم جو و هفت من و نیم گندم ، و سالی یک نمد و یک گیوه جیره می‌دهند ، اما همه فرتها در اینست که ارباب ، تنها سالی سه ماه از سال را نان جو می‌خورد و ۹ ماه را نان گندم ، اما نصیب نوکر سالی شش ماه نان گندم است و شش ماه نان جو ! همین و والسلام . گندم اگر به هم نرسد ، جو غنیمت است !

بنابراین آنجا که قائم مقام از مزارع خود در فراهان یاد می‌کند و میگوید :

شاید که شنیده باشی از خارج اوضاع مزارع فراهان
و آن قصه دستبان و ساروقم و آن غصه کار و بار منشوشم
و آن انده خانمان و پیرانم ..

خودش خوب میدانسته است که برخاست و عایدی این دهات چقدر بود ، منتهای مال آنکه در سالهای آب سال ، مثل ما پاریزها ، انبارها پر از « کرو» و خلو و گردو می‌شده است: قیاس کن ز گلستان من ، بهار مرا .

به هر صورت من گمان نکنم لزومی داشته باشد که ما بعد از دویت سال ، این رعیت آب و زمین دار قریه کمال آباد فراهان را از کسوت فقر - که جد بزرگوارش به عبارت « الفتر فخری » بدان تفاخر میکرد - برهنه کنیم و قبای اطلس ثروت وزارت بجای آن بیوشانیم ، خصوصاً که معلوم نیست فضیلت بیل‌هایی که میرزا حسن و میرزا عیسی اول در هزاوه زده‌اند ، کمتر از مفاخره تعظیم‌ها و تکریم‌هایی باشد که پدر مادری او در دستگاه زندیه نموده (۱) و از ناچاری ، در شیراز و بوشهر هر صباح بر چون خودی سلام نموده است . (۲) اینکه مرحوم قائم مقام سید الوزراء ، در ایام کودکی ، « در قنداقه حریر نقشه جغرافی رسم نموده باشد ، هیچ فضیلتی بر او نخواهد افزود . گریه دولت برسی مست نگردي مردی (۳)

۱- اگر کنی ز برای یهود کناسی و اگر کنی ز برای مجوس گل کاری
در این دوکار کریه آنقدر کراهت نی
که در سلام فرو مایگان صدر نشین
(امید رازی)

۲- اگر دو گاو به دست آوری و مزرعه‌ای
بدین قدر چو کفاف معاش تو نرسد
هزار مرتبه بهتر که همچو ابن یمن

۳- ثروت‌های بعدی و موقوفات تبریز هم البته عارضی است ، هشت کرور غرامت هم که مسکوک طلا بوده و بر پنجاه قاطر ، زیر نظر پانصد سوار حمل میشده عیناً تحویل روسها شده ، علاوه بر اینها به قول قدما: المال ما لی ، فی حلالها حساب و فی حرامها عتاب .

این مباحث تا بدینجا گفتنی است آن چه آید بعد ازین بنهفتنی است

اینکه محل تولد او اصفهان یا هزازه یا کمال آباد یا مهرآباد فراهان باشد مطلب مهمی نیست ، مقصود من آنست که این هزازه فراهان است که چنین مردی به جامعه ایران تقدیم کرده. روستائی و متوسط بودن خانواده او نه تنها برای او نقصی شمرده نمیشود ، بلکه خود مایه فخر و مباهات اوست .

در تمام طول تاریخ ایران ، همین دهات کوچک بوده اند که مردان بزرگ سیاست و علم و ادب را به شهرهای ایران تقدیم کرده اند و حقیقت آنست که اگر این دهات کوچک نبود ، ما بسیاری ازین مردان بزرگ را نداشتیم. فرهنگ و تمدن چند هزارساله ما زائیده و پرورده هوا و فضای آزاد همین دهات است.

يك نگاه اجمالی به فهرست اسامی رجال فرهنگ و سیاست ایران ، این ادعای مرا ثابت می کند و من بدون هیچ گونه تقدم و تأخری بعضی ازین اسامی را با ضبط نسبت به ده یا شهرک خودشان - هر چند طرداً للباب و خارج از موضوع است و ظاهراً ربطی به گرفتاریهای قائم مقام ندارد - برای نمونه نقل می کنم و توضیح میدهم که بعضی ازین آبادیها صورت شهرک دارد و یا امروز برای اینکه بودجه شهرداری داشته باشد شهرخوانده شده است ، و حال آنکه اغلب از آن ها در قدیم ، نمونه رفسنجان و کرمان خودمان بوده اند که ظریفی گفته بود: رفسنجان شهرکی است کوچک و کرمان دهی است بزرگ!

چیزیکه می توانم درینجا در مورد آن اطمینان بدهم اینست که بیشتر این کسانی را که درینجا نام می برم - بدون تردید ، هر چند در تاریخ ضبط نشده - نصف از سال ، یا لااقل سه ماهه بهار ، و ایام گرسنگی « زیر خرمن » را « نان جو » و « دوغ گو » خورده اند ، و بیشترین خوراک آنان « نان کشکین و تره جویبار » به قول فردوسی ، بود .

بنده بدون استعصای کامل و بدون اینکه تقدم و تأخری در کار باشد ، همینطور از حافظه و یاد داشتهای پراکنده ، بعضی اسامی معروف را که با دهات کوچک پیوسته و منسوب هستند درینجا نقل می کنم :

از رجال سیاست و وزراء و بزرگان (که قائم مقام هم در جزء بحث آنهاست) امثال : سهل سرخسی وزیر مأمون ، ابوالعباس اسفراینی وزیر محمود ، ابوسهل زوزنی دبیر مسعود ، عمید الملك کندی (۱) وزیر طغرل ، سید الملك آبی (آوه ای ، آوجی) ،

منتهی ، وزارت و صدارت ، بعد از آن دست تنگی ها ، مثل حالت ایوب بعد از صبر طولانی است که بالاخره ، يك روز از صبح تا شام ، درخانه آدم و ملخ طلا ، می باردا مادهاتیا ، در چنین احوال ، دیگر روزگار سالهای « ملخ خوارگی » را فراموش می کنیم و از یاد می بریم که روزگاری در همان دهات ، زارع از گرسنگی « بریان ملخ » می خورد و ارباب « ملخ پلو » !

۱- کندر روستائی بود از نیشابور (معجم البلدان) ، باخرزی اشعاری درهجو کندی دارد که مضمون يك بیت آن اینست : از کندر مسخره ای برخاست که علامات شومی در

فخر الملك اردستانی ، کمال الدین سمیرمی وزیر گهر خاتون زن سلطان محمد بن ملکشاہ - که به قول صاحب تاریخ « پدرش زراعت کار بود » (۱) ، احمد بن حسن میمندی وزیر سلطان محمود و مسعود ، خواجه ابوالفضل درگزینی ، کمال الدین وسعد الدوله ابهری ، غیاث - الدین اند خودی ، شمس الدین جوینی (۲) و خواجه نصیر الدین طوسی که به روایتی از موضح جهرود ساوه بوده است . (۳)

خواجه جمال الدین دستجردانی (که از رستاق طبس گیلگی (۴) بود) ، خواجه بهرام شاه طبسی ، خواجه اسماعیل خوافی ، خواجه زین العابدین سنابادی ، میرعلی شغانی ، ابوالظفر برغوشی ، مجیر الملك کیا ابوالفتح اردستانی ، قوام الدین انس آبادی درگزینی (در گچینی ، درگزین همدان خودش چیست که انس آبادش باشد !) ، مجد الملك ابوالفضل براوستانی . (۵) انوشیروان بن خالد فینی ، وامیر زکریا کججانی (۶) از وزرای شاه اسماعیل صفوی که به « کلید آذربایجان » معروف شده بود .

خطیر الملك می بدی (از دهات یزد) ، که حریفان و رقیبان این دهاتی بودن را نقطه ضعف او دانسته و بعد از عزل در باره اش گفته بودند :

ای خر ، ترا به می بد ، نه نان بد و نه می بد

عزلت خجسته می بد ، ای قلبیان جولاه

و بالاخره خواجه بزرگی قوام الدین نظام الملك غیاث الدوله ابوعلی حسن بن اسحاق نوقانی (۷) معروف به طوسی که ۲۹ سال و نه ماه وزارت دو پادشاه (یا در واقع سه پادشاه) سلجوقی را به عهده داشت و حسن صباح او را به طعنه « روستائی » می خواند و همیشه می گفت : « اگر دو یار موافق داشته می ، ملک بر این ترک (یعنی ملکشاہ) و روستائی نگذاشتمی ! » ، و نظامیه ها و غلامان نظامی ، و آجر نظامی ، و خیرات نظامی (۸) او از کفر ابلیس مشهورتر است و شش هزار قریه در تیول او بود و هر نظامیه را صد قریه وقف کرد . (۹)

جبین او ظاهر است . (آثار البلدان) . عمید الملك اقطاع باخرز را به امیری که یکی از زنان سلجوقی همسرش بود واگذار کرد ، و زیبایی باکندری بالاخره موجب قتل او گردید . (رجوع شود به تعلیقات قاضی طباطبائی بر تجارب السلف ص ۲۴۲) .

۱ - وزارت در عهد سلاطین سلجوقی ص ۱۸۱ ۲ - شما امروز آیا میدانید اذخود وجوین کجاست ؟ ۳ - مجالس المؤمنین ج ۳ ص ۲۰۳ ۴ - طبس ، دراصل تبش ، طبش بوده به معنای چشمه آب گرم (تاریخ بیهق ص ۳۵) ۵ - این براوستان از دهات قم است و این همان مجد الملك قمی است که با خاندان نظام الملك طوسی رقابت داشت . ۶ - کججیان ازدهات انارجان تبریز است . ۷ - هر چند ، ابوالحسن بیهقی او را اصلا از دیه « انکو » بیهق می داند ، و گوید ولادت او در خاک طوس اتفاق افتاد . (تاریخ بیهق ص ۷۳) . ۸ - نسائم الاسحارس ۱۵۰ . ۹ - لابد حوصله خوانندگان سومی رود که چه ربطی دارد این حرفها با سرنوشت قائم مقام ، من هم خودم از این روستائی - بازی در رنجم و متعجیرم که چرا سرکارمان به روستا و ده کشید ، امید وارم هر چه زودتر ازین هوا خوری به در آئیم و « داهی به ده ببریم » !

صاحب بن عباد طالخونچه ای اصفهانی وزیر دیلمیان که کارش به آنجا رسید که هفت هزار قریه داشت ، و اسامی بسیاری از قریه های ملکی خود را نمی دانست ، و همیشه اصرار می کرد که همه ندیمان و کاتبان و حواشی و خدم او جامه خز ببوشند : تنها در يك زمستان هشتصد و بیست عمامه خز به سادات و علویان بخشید ، و هر سال پنجاه هزار دینار به بغداد می فرستاد تا بر علما و فقها و سادات قسمت می کردند . (۱)

خواجه فخرالدین احمد لاکوشی تبریزی هم از جمله کسانی بود که به وزارت روم دست یافت . (۲) و ضیاء الدین احمد بیابانکی که وزیر هیئت دولت سلطان محمد خوارزمشاه شد ، و عمید الدین اسعد ایزری وزیر اتابک سعد زنگی که به سمت رسالت به حضور سلطان محمد خوارزمشاه رفت ، و در بازگشت ، ابوبکر پسر سعد بر او بدگمان شد و به تهمت همکاری و مکانبه و مرآوده با خوارزمشاه متهم شد ، او را درچاه قلعه اشکنوان زندانی کردند و اوقصیده حبسیه خود را در چاه می خواند و پسرش در بالای چاه املاء می کرد و بردیوار می نوشت . او در همان قلعه درگذشت .

شمس الائمه ابوالفضل محمد بن احمد سرخسی معروف به حاکم جلیل وزیر نوح بن نصر ، که گرفتار لشکرکشان ظالم علم دشمن ، (۳) شد و در سرای امارت امیر نوح ، دو سر درخت سپیدار بلند بود ، فروکشیدند ، و هر دو پای مبارک او بر شاخ آن درخت بستند ، و بگذاشتند تا درخت سر بالا برد ، و آن بزرگ دو پاره شد .

خواجه فخرالدین محمد اشترجانی بانی مسجد اشترجان اصفهان ، و حاتم بیگ اردوبادی وزیر شاه عباس اول ، و نورالدین کدکنی منشی معروف جلال الدین خوارزمشاه (۴) و ملا جلال دوانی کازرونی فیلسوف معروف که مدتی صدارت میرزا یوسف پسر جهان شاه قراقویونلورا داشت و خود گفته بود :

مرا به تجربه معلوم گشت در همه حال که قدر مرد به علم است و قدر علم به مال در همین روزگار قائم مقام ، اعتماد الدوله نوری (از نور کجور مازندران) ، و یا آن صوفی رند ایروانی ثم خوبی که اصلا اهل ایل بیات و مرید شیخ عبدالصمد همدانی بود ، یعنی حاج میرزا آقاسی - که خودش می گفت « ... به دهن هفتاد پشت من زیاد است که کدخدای يك ده باشم ، تا به حکومت چه رسد ؟ ... برده ملای نادان نمی توانم از حد خود تجاوز کنم ، تا به حکومت چه رسد ! خواهند فرمود بی عرضه و بیکار هستی ! بلی ، چنین است . اگر بی عرضه و بیکار نبودم ، ملائی و درویشی خودم - که هیچ مرارت نداشت - چه عیب داشت که هر روزه هزارتا ناملایم از ایلچی روس بشنوم و متحمل شوم ، باری از راه صدق درویشی ، وفائی به آن آستان کردم و خود را در زمره هرزگان نمودم ، آبرو رفت ، جان رفت ، مال هم ندارم که برود ... » (۵)

-
- ۱ - برای احوال او رجوع شود به صاحب بن عباد مرحوم بهمنیار ، چاپ نگارنده ، از انتشارات دانشگاه تهران . ۲ - تاریخ گزیده ص ۴۷۹ . ۳ - عبارت ، عیناً از طبقات ناصری است (ص ۲۱۰ ج ۱) . ۴ - تاریخ شاهی ، تصحیح نگارنده ص ۸۲ . ۵ - یکمصد سند تاریخی ، نامه حاجی میرزا آقاسی ، گردآوری ابراهیم صفائی ص ۳۹ ، واقماً ←

در باب قهرمانان و ابطال که از کوره دهات برخاسته‌اند دیگر حرفی نمی‌زنم، چه هر وقت این مملکت دچار بحران شده است، این کوهستان‌ها و قبایل کوهستان بودند که به شهرها سرازیر شدند و مانند سیلاب، فساد و تباهی را شستند و حکومت ایجاد کردند. تنها می‌توانم اشاره کنم به تشکیل دولت ماد و ایجاد قلعه و شهر اکباتان، و تشکیل دولت هخامنشی که قوم پارسه از پارسوماش راه افتادند، و تشکیل دولت اشکانی که پیشقدمان نادر، یعنی ارتش و تیردادانسا دامن‌همت به کمر زدند، و گئومات مغ نیز از کوهستان ارکادرس برخاسته بود. (۱)

و اردشیر بابکان که از شهر بابک سرازیر شد و حکومت ساسانی را برپا کرد، و نامه اردوان به اردشیر، طعنه به دهاتی بودن و کرد و شبان بودن او بود.

رفرمیستا و انقلابیون هم باید گفت: مانی پیغمبر که از اهل «مردی نوی» ازدهات بابل بود، و مزدک خبیسی (شهادی) (۲) که قباد و انوشیروان ساسانی در چاره‌کار قیام او درمانده بودند.

به آفرید خوافی که خونخواهی ابومسلم کرد، و المقنع هاشم بن حکیم که اصلا گازر (پارچه آهارزن) و از اهل کزه بود، و مخترع ماه نخشب است. و بازان مرغابی‌ماوراءالنهری، و بابک خرم دین بلال آبادی که بیست سال مأمون و معتمد برادرش را بازیچه قدرت خود در آذربایجان ساخته بود، و این بابک مادرش در خانه‌ها رختشویی می‌کرد و بچه‌های بزرگان را شیر می‌داد. و ابومسلم خراسانی، اصلا باوائه‌ای و سنجد آبادی اصفهانی (۳) یا لااقل اسفیدنجی مروی - که کارش بجایم رسید که امپراطوری اهوی را در آسیا و افریقا برانداخت، و روزی که به حج می‌رفت «چهارصد قطار شتر، مطبخ و بارخانه ابومسلم را می‌کشیدند، و منادی فرمود که هیچکس از اهل قافله، دیگ، در بار نکنند؛ روزی دونوبت برخوان حاضر شده، آنچه خواهند تناول نمایند» (۴)، و مازیار قارن هزار جریبی که مأمون و معتمد را متحیر کرد، و ابوسمید گناوه‌ای (جنابی)، انقلابی قرمطی که آسیابان و آرد فروش بود، و سنباد قارن که از قریه اهر وانه نیشابور بود. و ارسلان بسامیری، (۵) مرد انقلابی طغیانگری که خلفای عباسی را به زانو درآورد و بالاخره از ترکان و طفلر سلجوقی شکست خورد (در دعوی ترک و فارس)، این ارسلان غلام یکی از بزرگان فسا بود. (۶)

از سرداران نادرشاه افشار دستگردی (۷) بقایای روس و افغان و ترک را از مرزهای ایران

←

چه خط خوش و چقدر انشای ظریف و بی‌پیرایه ای این مرد صوفی داشته است، همه و وزرای قدیم ظیماً چنین بوده‌اند و علت آنست که هنوز ماشین تحریر المپیا و رسم سکرترداری دایر نشده بود، و وزرا ناچار بودند کار خودشان را خودشان بکنند...

۱- کاروند کسروی ص ۱۲۶ ۲- به روایت سمعانی؛ مزدک اهل خبیسی کرمان بود.
 ۳- مجمل التواریخ و القمص، و تاریخ گزیده ۴- تاریخ مازندران ملا شیخ علی ص ۳۷ ۵- بسا تلفظ دیگر فسا، و سیرپسوند محل است. ۶- فارسانه ناصری گفتار ص ۳۳۰، هم او گوید: فسا با آنکه قریه‌ایست، شهر فسا گویند؛ ۷- در ۲۸ محرم سال ۱۱۰۰ هـ [۲۲ نوامبر ۱۶۸۸ م.] هنگامی که طبق معمول سالیانه، قبیله قرقلوی افشار از قریه کبکان به دستگرد در گز برای قشلاق کوچ می‌کرد، وسط راه، در چادری، نادر قلی افشار متولد شد، (نادرنامه ص ۵۵).

راند و خیمه در کناره گنگ زد .

و یعقوب لیث صفاری که از قریه قرنین (کارنین) بود و مردم آن قریه طویله اسب رستم (رخی) را همچنان در آنجا به یادگار نگهداشته بودند . (۱)
و عبدالرزاق باشتینی (سیزواری) که سلسله سرداران را فراهم آورد و ترکان را از خراسان بیرون کرد . و پهلوان حیدر زاوه‌ای ، و احمد بن سهل چیرنجی مروی ، سردار معروفی که به نظم شاهنامه فردوسی را یاری کرده بود .
و طاهر بن حسین فوشنجی که علی بن عیسی بن ماهان سردار امین را در دری کشت و سر امین را از بغداد برای برادرش مأمون در مرو فرستاد و حسن بن سهل را به به جای امین در کاخ خلافت عباسی ، به حکومت گماشت ، و کار را به جانی رساند که فضل بن سهل سرخسی می گفت : ابو مسلم دولت از قبیله‌ای به قبیله‌ای رساند ، و من هم اگر عمر باشد ، از قبیله‌ای به قبیله‌ای رسانم . (۲)

و همین اواخر ، شیخ شامل اندی داغستانی که درست پس از همان روزهایی که قائم مقام ناچار بود قرارداد تسلیم ۱۷ شهر قفقاز را با روسیه (۳) امضاء کند ، این شیخ شامل - که طلبه‌ای فقیر از اهل قریه اند از قراء کمره داغستان ، و فرزند دلقو محمد از قوم لزگی بود - در برابر روسها قیام کرد و از ۱۲۴۸ هـ [۱۸۳۲ م] تا ۱۲۷۶ هـ [۱۸۵۹ م] که به خیانت و در برابر یک سطل سکه طلا اسیر شد ، یک تنه امپراطور روس را سرگردان ، و قفقاز را جدا می داشت . (۴)

کریم توشمال که از لرهای قریه « پیری » و « کمازان » از توابع ملایر بود و در ابتدای کار ، رسماً ، به راهزنی می پرداخت (۵) و بالاخره توسط نادر به خراسان تبعید شد و در سپاه نادر درآمد و بعد از قتل نادر ، قسمت غربی و جنوبی ایران را زیر مهمیز کشید و به نام کریم خان زند و کریم خان وکیل - وکیل‌الرعیایا - دائر مدار کار ایران شد .
و میرزا کوچک خان جنگلی هشت پری پسینخانی ، (۶) همه از دهات برخاسته بودند

۱- یعقوب لیث صفاری تألیف نگارنده ص ۱۷ ۲- آثارالوزراء ص ۷۶

۳- البته این يك غلط مشهور است که ما می گوئیم هفده شهر قفقاز از کف رفت ، هفده شهر نیست و از هفتاد شهر هم - امروز که آبادی‌ها توسعه یافته‌اند - بیشتر است و شامل قسمت آباد و قابل زندگی سرزمین وسیع روسیه آسیا می شود ، و گرنه دشت‌های سیبری که و سرما صاف کن ، است و دشت های ترکمنستان که « خاک بیز » است در برابر شهرها و آبادی‌های پر برکت و خوش آب و هوای داغستان و گرجستان و آذربایجان ، هیچ نیست .
تنها یکی از آن شهرها ، باکو ، توانسته است با معادن سرشار نفت خود ، روسیه را از جهت استحصال نفت ، دومین کشور نفت خیز عالم قرار دهد ، البته همه گناهها هم به گردن عباس میرزا و قائم مقام نیست :

بلند اقبالی دشمن بلائی است و گرنه کوهکن مردانگی کرد

۴- سیمای بزرگان ، مدرسی چهاردهی ص ۸۲

۵- کریم خان زند ، عبدالحسین نوائی ص ۳۶

۶- هم ولایتی محمود پسینخانی که طریقه معروف نطویه را آورد و مؤلف ۱۶ کتاب

و بالاخره رضا خان میر پنج الاشتی کلاردشتی که خود را « رضای مازندرانی » (۱) می خواند و بساط قاجار را درهم نوردید و نام خود را به عنوان رضاشاه اندیشمند جاودانی ساخت. از رجال علم و فلسفه و دین ، هم اهل ده کم نیستند و فهرست وار :

احمد بن طیب سرخسی که به قول اهل تاریخ ، « حکیمی نازک خیال بود » ، وقاضی احمد زوزنی ، و ابوالفتوح محمد بن فضل اسفراینی ، و ابوبکر سوراآبادی (زورآبادی؟) و تاییادی (۲) صاحب تفسیر ، و ابوحنیفه دینوری ، و ابوالفتح بستی ، و ابوبکر طریثی (۳) ، و محمد بن یعقوب کلینی (۴) معروف ، و محمد باقر شفتی ، و عبدالحق غجدوانی . هیچکس از اهل تفسیر نیست که نام شرمغانی (شلمغانی) [متوفی ۴۵۱ هـ] حافظ قرآن را ننشیده باشد ولی شاید نداند که شرمغان از دهات نیشابور بود و در بغداد تدریس می کرد در حالی که از هیچکس چیزی قبول نمی کرد و به برگ گیاه قناعت ورزید و شاگردانش همه از او پیروی می کردند و به « اصحاب الخس » معروف شده اند (۵) . محمد بن احمد نسفی از داعیان بزرگ اسماعیلی نیز از اهل « بزده » نخب سمرقند بود و نسبت بزده‌ی یافت . و غزالی طابرائی طوسی .

و ملا قطب شیرازی ، اصلاً کازرونی بود ، قوم و خویش سعدی ، (البته باید عرض کنم که برخی ، سعدی را هم کازرونی دانسته اند) (۶) ، و قاضی بهاء الدین کوه کیلویه‌ای مدرس مدرسه عضدیه ، و قاضی ابوطاهر کازرینی (۷) ، و ابوالعباس لوگری (۸) . زمخشری نحوی که از روستای زمخشر خوارزم بود ، و ابوبکر خفری محدث و مفسر ، و سیبویه بیضائی ، و بالاخره شیخ الرئیس خرمیشی ابن سینا .

هم چنانکه کمال الدین [ابوالحسن] فاریزی متوفی ۷۲۰ هـ [۲۱۳۲۰] به مسائل مناظر و مرایای کتاب اقلیدس اشتغال جسته و در انکسار شعاع به واسطه نور - در آب و بلور - تحقیقاتی کرده و زاویه انکسار را تحت دقت در آورده ، و کتابی به نام تنقیح المناظر در دنباله کتاب ابن هیثم نوشته است . (۹)

←
و هزارویک رساله بود ، می گفت : چون دور عجم شده مردم به حق راهبر شد ... و خود را شخص واحد نامید و مهدی موعود دانست و می گفت : [المیادبالله] دین محمد منسوخ شد ، و اکنون دین ، دین محمود است . چنانکه گفته اند :

رسید نوبت رندان عاقبت محمود
گذشت آن که عرب طعنه بر عجم می زد

۱- تلاش آزادی ، به قلم نگارنده ، ص ۳۸۲ ۲- تاییادی ، همان طویات امروزی است .
۳- همان ترشیز امروزی است ۴- کلین از دهات فشاویه تهران است .
۵- النجوم الزاهره ذیل حوادث ۴۵۲ ۶- شهر سبز (کازرون) ، محمد جواد بهروزی ص ۱۹۰ ۷- از دهات فیروز آباد فارس . ۸- لوگر در یک منزلی گردیز ، و این اخیر از دهات غزنین بوده است .

۹- گاهنامه ۱۳۱۰ ص ۸۳ ، به گمان من این هم ولایتی بنده ، بی جهت خود را فارسی خوانده - هر چند پادیز اصولاً به فارس نزدیکتر از سیرجان است و در اسناد آنرا مغرب ←

میرفندرسکی ، نیز از فندرسک گرگان بود (نزدیک شاه پسند) .
 شیخ بهاء الدین جبیبی عاملی (شیخ بهایی) منسوب به قریه « جبع » بود (۱) اذقراء
 جبل عامل شام و در قریه بعلبک بدنیا آمده بود ، و در فترت سنی کشتی عثمانیان به همراه پدر
 خود ناچار به ایران مهاجرت کرد و رسید به آنجا که ندیم و مشاور شاه عباس بزرگ شد ،
 و با شاه عباس پیاده به مشهد (از اصفهان) سفر کرد ، و در علم تا بدان پایه بود که گلخن
 حمام شیخ را در اصفهان چنان ساخت که با یک شمع گرم می شد ، و شاگردی مثل ملاصدرا
 و ملا محمد باقر سبزواری و محمد تقی مجلسی تربیت کرد و در کمال احترام زیست ، هر چند
 خودش می گفت : « ... اگر پدرم مرا از بلاد عرب به دیار صیح نیاورده و اختلاف با ملوک
 ایرانی نمی کرد ، البته ، من اتقی و ازهد و اعبد مردم می بودم . لیکن مرارده و الفت اهل
 دنیا ، مرا از سر منزل حقیقت مانع شد و جز قیل و قال و نزاع و جدال چیزی حاصل نگشت » (۲)
 شریتمدار حمزه کلانی ، و شیخ عبدالله حائری بارفروشی ، و میرزا محمد علی مدرس
 چهاردهمی همه از دهات کوچک بوده اند . درین باب هنوز هم حرف داریم . (بقیه دارد)

←
 کرده فارین خواننده اند ولی به هر حال در فارسانمه او را « فاریزی فارسی » نوشته اند . خود
 ما کرمانیها هم بعضی اوقات بی جهت به جای اینکه بگوئیم ما کرمانی هستیم ، خود را
 شیرازی می خوانیم . به هر حال اینهم یکی از چیزهایی است که فارسی ها - به تقلید از سواران
 بهارلو و قشقایی ، - از کوهستان پاریز ، به غنیمت برده اند ! (رجوع شود به خاتون هفت قلمه
 تألیف نگارنده ، مقاله اقلیم پارس) .
 ۱ و ۲ - ریحانة الادب ، ذیل شیخ بهایی .

« راستی »

گفتم که کار من شود از راستی درست
 غیر از شکست حاصلی از کار راست نیست
 تنها نه من ز پای فتادم به راه راست
 آنکو ز راه راست به منزل رسید کیست
 گر حاصل درستی و تقوی شکستگی است
 باید بحال هر چه درست است خون گریست
 محمد علی شریفی